

هو العليم

تفسير آية:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

موعظة شب سه شنبه ۲۲ جمادى الثانية، سال ۱۳۹۶ هجرى قمرى

جلسه اول

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى

قدس الله نفسه الزكية

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ
زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ
عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾!

سابقاً وعده دادیم که ان شاء الله در تفسیر این آیه مبارکه و دو آیه‌ای که در
ذیل آن، بلکه سه آیه‌ای که در ذیل آن واقع شده، ان شاء الله به مقدار مقتضی
مطالبی عرض شود.

و تفسیر این آیات خیلی مُعِدِّ و مُمِدِّ است برای فهمیدن حقیقت ولایت؛ ولایت تکوینیّه و ولایت تشریحیه که خداوند علیّ اعلیّ به ائمه معصومین و پیامبران و اولیاء خود عنایت فرموده.

و ما در مباحثی که راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام در دو ماه رمضان و بعضی از روزهای جمعه و غیر آن صحبت کردیم، در معنی ولایت بخصوص وارد نشدیم هنوز؛ چون ولایت یک بحثی است خیلی مهم؛ و شناختن معنی ولیّ، و حقیقت ولایت، و آثار ولیّ، و کیفیّت نزول مقام رحمت، و إفاضه فیض از جانب ذات مقدّس پروردگار بر ماهیّاتِ إمکانیه بواسطه نفس ولیّ؛ و آیاتی که در آن لفظ ولیّ وارد است، و معنی ولایت، بحث شده؛ و آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱ و معنی احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم متواتراً رسیده که: يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ مِّنْ بَعْدِي.

بنابراین: بحث در معنی ولایت و حقیقت ولایت و شناخت کُنه ولایت از نقطه نظر عقل، و از نقطه نظر آیات مبارکات قرآن، و احادیثی که از پیغمبر و ائمه رسیده، بسیار بحث جالب و زیننده‌ای است؛ و حقّاً جا دارد که انسان تمام اطراف و جوانب این بحث را خوب بررسی کند.

و من گمان می‌کنم که اگر بخواهیم وارد در این بحث بشویم، از بیست روز - یعنی دیگر از این - کمتر دیگر طول نمی‌کشد، اگر بخواهیم خوب اطرافش را برسیم و مطالب را در عین حال موجز و مختصر بیان کنیم. و لذا هنوز ما وارد نشدیم؛ در

۱ - سوره المائدة (۵) آیه ۵۵ .

بسیاری از مباحث بحثش شد مفصل، ولیکن بحث ولایت به عنوان ولایت هنوز نشده است.

این آیات مبارکات قرآن، اگر تفسیرش را خوب توجه کنید، برای روشن شدن معنی ولایت خیلی کمک می‌کند. این آیه، آیه سی و پنجم از سوره «نور»، جزء هجدهم قرآن؛ و سوره نور، سوره بیست و چهارم از سوره قرآن است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «خدا نور آسمانها و زمین است؛ خدا نور آسمانها و زمین است.»

﴿الله﴾ یعنی: آن پروردگاری که جامع جمیع صفات کمال و جمال، و منزّه از صفات نقص و عیب است، که تعبیر از او به صفات جلال می‌شود؛ این خدائی که دارای این اسماء و صفات است، نور آسمانها و زمین است.

یعنی چی نور آسمانها و زمین است؟ یعنی خدا این نور حسّی است؟! آسمانها و زمین چیز دیگرند و این نوری که در آسمانها و زمین است، همین نور حسّی خداست؟! پس بنابراین آنوقتی که آسمانها و زمین نور ندارند، آنوقت دیگر خدا در آسمانها و زمین نیست؟! معنی آیه این است؟! یا اینکه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی خدا نور دهنده آسمانها و زمین است؟ خدا خودش که نور نیست، نور دهنده است؛ یعنی این آسمانها و زمین، این نوری که دارند از ناحیه خدا است. مُنَوِّرٌ یعنی نور دهنده، این است معنا؟

بعضی که جمود می‌کنند بر الفاظ قرآن، و الفاظ را هم منحصر می‌دانند معانیش را در معانی ظاهری و مادّی، آنها می‌گویند: بله ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: خدا همین نوری است که در آسمان و زمین دیده می‌شود، همین نور! این دسته افراد به دو قسم تقسیم می‌شوند:

یک دسته از اینها وهابیون هستند؛ که آنها جمود دارند بر ظاهر آیات قرآن، و معانی آیات قرآن را از آن معانی مادی و ظاهری به هیچ وجه من الوجوه تجاوز نمی‌دهند. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: خدا همین، نور آسمانی است؛ ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ یعنی: خدا روی کرسی سلطنت نشسته؛ کرسی هم یعنی همین میز و تختی که ما می‌گوئیم؛ خدا یک تختی دارد، تخت پادشاهی دارد، و روی آن تخت پادشاهی می‌نشیند. عرش که به معنی کرسی است، معنا می‌کنند به همین صندلی‌ها و کرسی‌ها و تخت‌های مادی و مشهود و محسوس؛ و خداوند که استواء پیدا کرد بر عرش، یعنی روی کرسی سلطنت نشسته؛ و لذا اینجا که ما خدا را نمی‌بینیم وقتی رفتیم به قیامت می‌پرسیم از جوانب آن، و خداوند را می‌بینیم که نشسته روی کرسی سلطنت.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۲ یعنی خدای تو روز قیامت می‌آید، و ملائکه هم صف به صف می‌آیند. خدا می‌آید چطور است؟ خدا به صورت انسان می‌آید، و پا هم دارد؛ چون آمدن پا می‌خواهد؛ ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ یعنی خدا می‌آید با پاهای خود، و مردم هم با همین دو چشم بصر خدا را کاملاً می‌بینند؛ آیه اینطور می‌گوید!

۱ - سوره طه (۲۰) آیه ۵ .

۲ - سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۲ .

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ تخت پروردگار، تخت سلطنت و قدرت پروردگار بزرگیش به اندازه آسمانها و زمین است؛ یعنی: خداوند علی‌أعلى که روی آن کرسی و تخت سلطنت می‌نشیند، آن کرسیش اینقدر بزرگ است که آسمانها و زمینها را گرفته، و خدای به این بزرگی روی تخت و کرسی می‌نشیند.

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲

کسی که در اینجا کور باشد در آخرت هم کور است، و راهش خیلی خیلی گم است؛ معنایش این است که: از وقتی که نوزاد بوده کور شده، یا مادر زاد بوده، یا به مرض آبله، یا تصادف، یا با عمل جراحی این چشم را از دست دادند، اینها در آخرت کورند و راهشان هم گم است، گمراه. آیه این نیست، اینها اینطور می‌گویند. دسته دیگر هستند که اینها جمود بر ظاهر آیات قرآن می‌کنند و می‌گویند که:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ نور یعنی: همین نور؛ ولی اصلاً می‌دانیم خدا که نور مادی نیست؛ مسلم از سنت پیغمبر و از فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام برای ما روشن شده که: اصلاً ماهیت خدا وجود مادی نیست، جسم نیست، این مسلم است، جای شک نیست؛ اما ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی که خدا همان نور آسمان و زمین است، لذا ما این آیه را باید بگوئیم، نمی‌فهمیم؛ آیه را نمی‌فهمیم. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یک معنایی دارد که برای ما پنهان است و اینها اخباریین هستند، که در بین علمای اسلام اینها بسیار زیاد هستند.

۱ - سوره البقرة آیه ۲۵۵.

۲ - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۷۲.

و مقصود ما از اخباریین در مقابل اصولیین، آن افرادی هستند که بر ظواهر اکتفا می کنند، و تجاوز نمی کنند به هیچ وجه. اینها می گویند: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ یعنی: خدا روی کرسی سلطنت نشسته؛ اما کرسی او چه قسم است ما نمی دانیم، و معنی این آیه را هم نمی فهمیم: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ را نمی دانیم، ﴿جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ نمی فهمیم!

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱ «دست خدا بالای تمام دستهاست» و هایشان می گویند: خدا دست دارد؛ ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾^۲ «آسمانها پیچیده در دست خداست» یعنی: خدا دست دارد، مانند دستی که ما داریم؛ دست یعنی این! اما علماء اخباریین می گویند: نه! خدا دست ندارد، مسلم خدا مثل ما نیست؛ جسم نیست، مرئی نیست، مشاهده نیست، ملموس نیست، بالاتر از این حرفهاست؛ اما ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ یعنی چی؟ این را نمی فهمیم؛ ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ یعنی چی؟ این را نمی فهمیم.

پس بنابراین اینها می گویند: آیات قرآن را نمی فهمیم؛ از اول قرآن بگیر تا آخر قرآن آیاتش را بخوانیم نمی فهمیم؛ چون تمام آیات قرآن مشحون و مملو است از این آیات.

آنها هم می گویند که تمام این آیات قرآن، همین معانی ظاهری و مادی و محسوس دارد از محسوس و ماده و علی نحو ذالک، این است؛ خدا را می آوریم در

۱ - سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۰.

۲ - سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۶۷.

غالب مادّه؛ خدا دست دارد، چشم دارد، گوش دارد، پا دارد، روی کرسی می‌نشیند، أمر می‌کند، نهی می‌کند؛ أمرش، نهی‌ش مثل أمر بر شماست؛ و لذا آنها قائل به تجسّد هستند؛ یعنی می‌گویند: خدا اصلاً دارای یک جسّد است.

و شاهد بر مدّعی خود اخباری هم از پیغمبر نقل می‌کنند، که تمام این اخبار ساختگی و دروغ است؛ ساخته دست اُبی بن کعب و کعبُ الأحبار و ابوهریره، و سایر حدیث سازانی است که در زمان معاویه اینها مشغول ساختن حدیث شدند؛ و به بعد و بسیاری از اخباری را که در «تورات» و «انجیل» دلالت بر تجسّد خدا می‌کند، خواستند جلوه بدهند که این قرآن هم مانند تورات، این خدا خدای مجسّد است؛ جسّد دارد. و این اخبار را هم برای اینکه خریدار داشته باشد به پیغمبر نسبت می‌دادند، و بنابراین آیات قرآن را به این اخباری که به این قسم وضع و جعل کردند بیان نمودند.

و این اخبار همه‌اش دروغ است، دروغ. و اینها به نام اسرائیلیات معروف است؛ اخبار اسرائیلیات همه‌اش دروغ است، آقا! غالباً اخباری که در احوالات انبیاء، و خصوصیات و جریانات آنها و مکالمات آنها و اوضاع آنها، و تفسیراتی که از عرش و کرسی و قلم و اینها از ناحیه آنها شده، اینها همه‌اش موضوعه است؛ و تمام این اخبار به این شکل درست شده. و در کتابهای سنیها از این اخبار زیاد هست، زیاد هست، بطوری که وقتی انسان این اخبار را مطالعه می‌کند، واقعاً وحشتناک است که چه اندازه اینها حدیث ساختند، و آن را به پیغمبر نسبت دادند.

پس جماعت وهابی می‌گویند: که ما از ظاهر قرآن نباید تجاوز کنیم، و نور هم همین نور است دیگر! ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی «خدا نور آسمانها و زمین است» نور هم که نور مادی است؛ پس این نوری که توی آسمان و زمین است آن خداست.

و این حرف درست نیست؛ نور آسمان و زمین خداست، یعنی: این نوری که در آسمان و زمین است خداست؛ پس آنجا که این نور نیست خدا نیست؟! این آسمان و زمین ظلمت هم دارد، آنجا چی؟ آنجا خدا نیست؟! آن هم یک خالق دیگری دارد خالقِ ظلمت؟! که این را اسمش را خدا بگذاریم؛ آن را اسمش را بگذاریم در مقابلِ خدا؛ اینکه همان اهریمن و یزدان، معرفت و مذهب آتش پرستهاست؛ و این ثنویت است، و دوئیت است، و شرک است، او خالق نیست؛ ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ﴾^۱ قرآن می‌فرماید: «آیا خالقی غیر از خدا هست؟!» ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲ «خدا شما را خلق کرده و تمام کارهای شما را.» و در مکتب توحید غیر از پروردگار در ذات و در صفات و اسماء و أفعال، خدائی نیست.

پس اینکه بگوئیم خدا وجودِ مادیِ آسمانها و زمین است، این غلط محض است. چه بگوئیم؟ آمدند گفتند: بعضی چنین آیاتی که به این قسم است، باید بگوئیم که اینها معنی حقیقی ندارند، معنی آن مجازی است؛ یعنی: لفظ نور در معنی واقعی خودش استعمال نشده، در معنی مجازی استعمال شده؛ ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾ یعنی: اللَّهُ مُنَوَّرٌ؛ «خدا نور است» یعنی: نور دهنده است؛ معنی نور را در منوّر استعمال می‌کنند. ﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾^۳ «خدای تو آمد» ربّ را در معنی مجازی استعمال شده می‌دانند؛ یعنی: أَمْرُ رَبِّكَ، جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ؛ ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

۱ - سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۳.

۲ - سوره الصّافات (۳۷) آیه ۹۶.

۳ - سوره الفجر (۸۹) قسمتی از آیه ۲۲.

اَسْتَوَى ﴿۱﴾ عرش را به معنی تخت و کرسی نگیرید؛ به معنی اَریکَةُ قدرتِ پروردگار است، که در آن معنی مجازاً استعمال شده. ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ید را که در معنی مجازی استعمال شده و همچنین تمام آیاتی که از این قبیل آمده، بگوئیم که آیات لفظی است، مقام بیان معنی حقیقی نیست، بلکه می‌خواهد معنی مجازی آن را بگوید.

در آیات قرآن داریم که انسان به شرف لقاء خدا، ملاقات خدا می‌رسد: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِمْ أَحَدًا﴾^۲ یعنی ملاقات خدا که دست نمی‌دهد، پس لقاء ربّ یعنی: لقاء نعمتهای ربّ؛ لقاء اَسْمَاء و صفاتِ ربّ؛ پس لقاء ربّ را در معنی مجازی استعمال می‌کنیم و می‌گوئیم مقصود لقاء ظهورات پروردگار است، نه لقاء خودش. تمام این آیات را از حقائق باید بیان‌دازیم و در معنی مجازی استعمال کنیم.

به این مکتب هم اشکال می‌شود؛ مگر خدا نمی‌توانست آیات حقیقی را بیان کند در قرآن؟ آنوقت متوسّل به معانی مجازی است؟! بعلاوه هر معنی حقیقی را که در معنی مجازی ما استعمال می‌کنیم، قرینه و شاهد باید باشد در استعمال؛ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در این آیه کدام قرینه است که: ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾ یعنی: اللّهُ مُنَوَّرٌ؟! کجای این آیه می‌گوید نور، یعنی مُنَوَّرٌ؟! پس ما از پیش خودمان باید بتراشیم، و این قرینه را جعل کنیم. یا ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ یا ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى

۱ - سوره طه (۲۰) آیه ۵.

۲ - سوره الکهف (۱۸) ذیل آیه ۱۱۰.

الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۱﴾ یا ﴿وَالسَّمَوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ ﴿۲﴾ یا ﴿جَاءَ رَبُّكَ ﴿۳﴾ که در ﴿أَمْرُ رَبِّكَ﴾ استعمال کنیم، یا لقاء خدا که لقاء اوصاف و اسماء و صفات خدا و موجودات علوی و ملکوتی است، بگوئیم مراد از ملاقات خدا ملاقات حور العین، یا ملائکه، یا آن نفسهای مقدّس کرّوبیان است؛ اگر اینطور باشد قرینه لازم است، در این آیات قرینه‌ای خداوند اقامه نکرده، که ما از آن معانی، معنی مجازی را بفهمیم؛ پس این حرف هم قابل اعتنا نیست.

حلّ این مسأله چیست؟ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را اگر بخواهیم خوب بفهمیم، حلّ این مسأله چیست؟ حلّ این مسأله محتاج به یک مقدمه است، این مقدمه را من برای شما خیلی خیلی ساده بیان می‌کنم، و اگر ان شاء الله خوب فهمیدید تمام این آیات و تمام این إشکالات خوب حلّ می‌شود؛ در این آیه و همه آیات و همه اخبار و همه مکالمات مردم و محاوراتی که نظیر اینهاست در آن محاورات و مکالمات خوب روشن می‌شود.

و آن این است که: ألفاظ برای معانی عامّه وضع می‌شوند نه برای معنی خاصّ. هر لفظی در هر لغتی، فارسی، عربی، انگلیسی، شرقی، غربی، هر لفظی را که وضع می‌کنند، آن کسی که این لفظ را وضع می‌کند برای یک معنایی، آن معنای عامّ را در نظر می‌آورد، و این لفظ را برای او قرار می‌دهد.

من باب مثال: چراغ را در زبان فارسی ما وضع کردند برای چی؟ چراغ؟ آنوقتی که لفظ چراغ را استعمال می‌کردند، چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که او را توی ظرفی از روغن، روغن چراغ می‌گذاشتند، و بعد با سنگ چخماق آن فتیله را روشن می‌کردند، و این فتیله می‌سوخت، اسم این چی بود؟ چراغ؛ به این می‌گفتند چراغ. و در آنوقتی که به این می‌گفتند چراغ، اصلاً صحبت از چراغ نفتی

نمود؛ چراغ نفتی و فتیله و لوله، اینها هم هنوز نبود؛ بعد از این که چراغ نفتی را انتخاب کردند و اختراع کردند، و بعد توی یک مخزنی ریختند و بالای آن فتیله گذاشتند، و روی آن هم یک حبابی گذاشتند از شیشه، و او را هم روشن کردند، به این باز هم گفتند چی؟ چراغ؛ نه اینکه یک معنی دیگری را ملاحظه کردند و لفظ چراغ را برای او وضع کردند. نه! همان لفظ چراغی را که سابقاً وضع کرده بودند ها! همان را الآن روی این چراغ استعمال می‌کنند، و در ذهنشان هیچ تغییری نیست؛ می‌بینند که همین معنی چراغی که سابقاً بوده، الآن هم حالا به این شکل، اینهم چراغ است؛ باید به او گفت: چراغ. و بعد که چراغ گازی پیدا شد، به آن چراغ گازی هم گفتند: چراغ؛ به چراغهای توری هم گفتند چراغ؛ به چراغهای الکتریکی که بعد پیدا شد به اینها هم گفتند چراغ؛ آقا چراغ را روشن کن! آقا کلید را بزن، چراغ را روشن کن!

حُب! اینکه مثلاً استوانه نورانی که فعلاً شما ملاحظه می‌کنید، این چه مناسبتی دارد با آن چراغی که سابقاً از روغن چراغ و فتیله بود و با سنگ چخماق روشن می‌کردند؟! این برق است، حرکت الکترون است در شیارهای سیم؛ و می‌خواهد به دو قطب، از یک قطب عبور کند، بواسطه شدت حرکت و سرعت و نداشتن محلّ وافی برای عبور، مقداری از اینها بیرون می‌ریزد، تبدیل به نور می‌شود؛ پس شما چرا به این می‌گوئید چراغ؟! و اگر از این به بعد هم مثلاً بعد، یک چراغ دیگری ساخته شود، مثلاً فرض کنید که: اختراعی بشود و بدون وسیله شما کلید را بزن فضا روشن بشود، باز هم می‌گوئیم: چراغ روشن می‌شود.

در تمام این مراحل، این چراغ را که می‌بینید با آن چراغ فرق می‌کند ها! چراغ اوّل چراغ فتیله‌ای بود با روغن چراغ، بعد چراغ نفتی شد، بعد گازی و توری و برقی شد، همه را می‌گوئیم چراغ؛ و الآن که ما به چراغ الکتریکی چراغ می‌گوئیم به

همان استعمالی است که سابقاً به چراغِ فتیله و روغنِ چراغ می‌گفتند؛ نمی‌آئیم یک لفظِ چراغِ دیگری وضع کنیم برای یک معنا؛ می‌گوئیم: لفظ همان است، حالا یک شکل دیگر؛ این شد لفظِ عامّ.

زمانی که در آن زمان چراغ را استعمال می‌کردند، به این بخصوص چراغ نمی‌گفتند - به این ظرفی که تویش روغن چراغ و فتیله دارد - به آن دیگری هم که مثل این بود می‌گفتند، به آن دیگری هم می‌گفتند، به آن دیگری هم می‌گفتند، در این شهر اگر بود می‌گفتند، در شهر دیگر هم اگر بود می‌گفتند، در این زمان بود می‌گفتند، در زمان دیگر هم بود می‌گفتند؛ پس تکثر و تعدّد مصادیق مختلفه چراغ، موجب وضع لفظِ چراغ به اوضاع متعدّد و متفاوت نمی‌شود.

همچنین اشکال مختلفه چراغ، موجب تعدّد وضع نیست، لفظ واحد برای معنی عامّ وضع شد. لفظِ چراغ وضع شد، نه برای این، یا آن، یا آن، یا آن؛ لفظِ چراغ وضع شد برای چیزی که، آلتی که او را درست می‌کنند و از آن نور می‌آید بیرون؛ این را می‌گوئیم چراغ. حالا آن می‌خواهد فتیله باشد و روغن چراغ، چیزی است که نور می‌آید بیرون؛ نفت باشد و فتیله و حباب، باز هم نور می‌آید بیرون؛ گاز باشد، باز هم نور می‌آید بیرون؛ برق باشد، باز هم نور می‌آید بیرون؛ چراغ است؛ پس لفظ را وضع کرد آنوقتی که واضع وضع کرد، برای این معنی عامّ.

این لفظ - لفظِ چراغ - را ما برای شما مثال زدیم، شما تمام الفاظ را بدانید که از این قبیل است؛ نور هم همین است. انسان - لفظ انسان - وضع شد برای چی؟ برای آن شخص متحرک که حرکت می‌کند، نموّ هم دارد، قوّه تغذیه هم دارد، قوّه دافعه هم دارد، دارای عقل هم هست؛ حالا اگر یک انسانی دو تا سر داشته باشد و صحبت کند او انسان نیست؟! اگر چهارتا پا داشته باشد به او انسان نمی‌گوئیم؟! می‌گوئیم انسان چهارپا دیگر! یا انسانی که دارای دو سر است؛ یا یک انسانی الآن

بوجود می‌آید پنج متر قد داشته باشد، به او انسان نمی‌گوئیم؟! انسان می‌گوئیم. لفظ انسان وضع برای آدم دو متری نشده، برای آدمی که دارای یک سر باشد و دو پا نشده؛ برای کسی که دارای این خصوصیت است، هر شکلی می‌خواهد باشد. این را توجه کردید؟!

مَجِيء به معنی آمدن است؛ آمدن یعنی: نزدیک شدن تدریجی؛ اگر انسانی بخواهد بیاید این تدریجاً به انسان نزدیک بشود، نزدیک شدنش به حرکت پاهاست، یکی بعد از دیگری؛ می‌گوئیم آمد، زید آمد، آمدن زید با پا است؛ اما می‌خواهیم بگوئیم برف آمد، برف که پا نمی‌شود برود؛ ابر آمد، باران آمد، پا دارد مگر باران؟! برف آمد، سرما آمد، گرما آمد، تمام این الفاظی را که استعمال می‌کنیم در معنی آمدن تغییر نمی‌بینیم؛ معنا واضح است؛ پس آمدن یک چیز یعنی: نزدیک شدن تدریجی.

﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾ نه اینکه خدا پا دارد، یعنی: خداوند نزدیک می‌شود بر اشیاء تدریجاً، دور می‌شود تدریجاً؛ کم‌کم، کم‌کم، خدا جلوه می‌کند؛ این آمدن خداست؛ پس چرا می‌گوئیم: ﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾ یعنی: جاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ؟! واقعاً خودِ خدا می‌آید، اما آمدن معنایش: قرب تدریجی است؛ و در آنجا فیوضات پروردگار بر انسان به فعلیت در می‌آید.

عرش به معنی مقرُّ حکم است. پادشاه که می‌خواهد حکم کند روی تخت می‌نشیند؛ پادشاه که از تخت می‌آید پائین تخت حکمی ندارد، وقتی می‌رود روی تخت می‌نشیند: این کار را بکنید! آن کار را بکنید! کأنَّه آن قدرت و نفوذ و سلطه‌ای که در کلام اوست، منحصر است بر روی تخت و بر آریکه تخت سوار بودن پادشاه؛ خدا هم دارای تخت است؛ تختِ خدا چی هست؟! عالم مشیتِ اوست،

إرادة و اختیار اوست؛ چون عرش پروردگار حاقّ وجود و عالم هستی است؛ پروردگار از ناحیه مشیت و إرادة بر موجودات حکمفرمائی می‌کند؛ پس عرش پروردگار معنایش روشن شد. عرش یک معنی عامّ دارد، همینطوری که در این معنا استعمال می‌شود در آن معنا هم استعمال می‌شود.

یَدُ به معنی آن چیزی است در انسان که انسان با آن رتق و فتق می‌کند و کارها را انجام می‌دهد؛ این را می‌گوئیم: دست. لذا به دست گوسفند، شما دست می‌گوئید؛ به دست غنم، هم دست می‌گوئید. کسی که قدرت نداشته باشد، یعنی آلتی نداشته باشد که با آن کارش را انجام بدهد، می‌گوئید فلان کس بی دست است؛ حالا دست هم دارد ها! اما نمی‌تواند انجام بدهد، می‌گوئیم عجب بی دست است! ﴿يَدُ اللَّهِ﴾ یعنی: قدرت پروردگار؛ آنجا که محلّ ظهور و بروز قدرت است، آن ید است دیگر! ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ یعنی: «آسمانها پیچیده در قدرت خدا هستند.» قدرت خدا، دست خداست؛ اصلاً خدا همچنین دستی دارد که دارای انگشت باشد؟! و نه اینکه ما بگوئیم آیه قرآن این را می‌گوید.

به این تعریف روشن شد که اخباریین قائلند: نور یک لفظی است که وضع شده برای یک معنی خاصّ؛ متوجّه شدید؟ ما به نوری که از آتش پیدا می‌شود، می‌گوئیم: نور؛ نوری که از ماه می‌آید می‌گوئیم: نور؛ نوری که از خورشید است با آن غیر را می‌فهمیم ما، باز هم می‌گوئیم نور؛ نور ستاره را می‌گوئیم نور؛ نور برق را می‌گوئیم نور؛ سنگ چخماق را به هم بزیم می‌گوئیم نور پیدا شد؛ نمی‌گوئیم؟! شبها ستاره پهن می‌شود، می‌گوئیم نور آمد؛ از طرفی هم می‌گوئیم: عجب زید نور خوبی دارد! نورانی است، نور خوبی دارد، عجب ضوئی دارد! عجب نوری دارد!

واقعاً می‌گوئیم زید نور دارد! واقعاً زید از صورتش نورِ الهی منتشر می‌شود، واقعاً نور نیست، ولی به این می‌گوئیم نور.

پس لفظ نور برای نور سابق وضع نشده، برای آن چیزی است که تراوش نور از آن باشد هر نوری؛ عقل هم نور است! حیات هم نور! علم نور است! **الْعِلْمُ نُورٌ** يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ علم نور است، و لفظ نور را که ما برای این مصادیق مختلفی که استعمال می‌کنیم نه با چند وضع مختلف! با یک وضع؛ نور وضع شده برای یک معنا، آن معنا هم در این نور ملحق می‌شود، هم نور مادی، هم نور معنایی؛ همه‌اش استعمال می‌شود؛ بدون هیچ اعمال عنایت خارجی.

نور برای چی وضع شده؟ می‌خواهیم ببینیم در بین این موجودات، لفظ نور برای چی وضع شده؟ می‌بینیم: هر چیزی که خودش ظاهر باشد فی حدِّ نفسه، و غیر را ظاهر کند به او می‌گوئیم نور.

الآن این نوری که در این فضای مسجد هست، این نور را، این نور را چی دارد ظاهر می‌کند؟ هیچی نور خودش ظاهر است؛ موجودات این مسجد به نور ظاهرند؛ الآن این بلندگو، این ظرف آب، این فرش در این مسجد که ظاهر است، به چی ظاهر است؟ به نور؛ اگر نور نباشد ظاهریم؟! اگر این چراغها را خاموش کنند الآن ما این گلهای قالی را از هم تشخیص می‌دهیم؟! عبای قهوه‌ای را از عبای سیاه تشخیص می‌دهیم؟! ابداً رنگی نیست؛ اصلاً رفقا را از هم تشخیص نمی‌دهیم، دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهیم، ستون را از دیوار تشخیص نمی‌دهیم، هیچی را تشخیص نمی‌دهیم؛ همینکه نور آمد تفاوت موجودات مختلفه، با نور روشن می‌شود؛ اما خود نور چیز دیگر نمی‌خواهد خود نور را روشن کند، خود نور نور است؛ تمام اشیاء این مسجد با نور هویدا می‌شوند، اما نور خودش هویدا است؛

حالا این نور را چی هویدا کرده؟ خودش هویدا است. پس هر چیزی که فی حدّ نفسه ظاهر باشد و چیز دیگر را ظاهر کند ما به آن می‌گوئیم نور. یکی از مصادیق نور، نور همین چوب و کُنده است که شما آتش می‌زنید، چند تا تخته جمع می‌کنید کبریت می‌زنید، این نور پیدا می‌شود؛ این چیه؟ نور است؛ چون خودش ظاهر است، و در جای کوچک اطراف خود را روشن می‌کند، چیزها را به شما نشان می‌دهد؛ نور ماه نور است، چون خودش ظاهر است و در تاریکی شب راه را به شما نشان می‌دهد؛ نور خورشید نور است، واقعاً نور است، چون خودش ظاهر است؛ چیزهای دیگر را به شما نشان می‌دهد. عقل نور است، چرا؟ - واقعاً نور است - چون خودش ظاهر است و بواسطه عقل مجهولاتی برای انسان حلّ می‌شود.

اگر کسی عقل نداشته باشد نمی‌تواند کشف مجهولات از روی مقدمات معلومات بکند، یا به برهان نمی‌تواند برسد، مسأله ریاضی نمی‌تواند حلّ کند، در مشورت با او از جواب عاجز است، عقل ندارد؛ تشخیص بین خوب و بد نمی‌دهد، چون عقل ندارد، نور ندارد؛ آدم دیوانه نور ندارد، عقل ندارد؛ پس عقل چیست؟ عقل می‌شود نور.

علم چیست؟ علم نور است چون خودش ظاهر است و با او مجهولات را حلّ می‌کنند؛ انسان خیلی جهل دارد ولی وقتی چراغ علم روشن شد تمام آن نقاط جهل به برکت این علم، روشن می‌شود. عیناً مانند همان چراغی که در اینجا روشن می‌شود، و ما می‌بینیم افراد مختلف الأندام، پیر و جوان و خندان و گریان و متفکر و مبهوت، و هر کدام از ما دارای یک قیافه‌ای هستیم دیگر، در مکانهای متعدد، با حالات مختلفه، این بواسطه نور روشن می‌شود؛ چراغ علم هم که روشن می‌شود

نور است؛ تمام مجهولاتی که در محلّ نفس انسان قرار داده شده بواسطه آن چراغ علم این معنی استعمال می شود؛ نوربخش! تمام این مجهولات می شود نورانی.

از انسان سؤال می کنند که: آقا فلان چیز چیست؟ می گوید: من نمی دانم؛ قبل از اینکه آن چراغ علم روشن بشود انسان می گوید نمی دانم؛ اینقدر انسان می گوید نمی دانم، یک روزی می دانم را می گوید.

یا آنکه این چراغ اگر الآن خاموش بشود، بنده از شما سؤال می کنم آقا! عقب مسجد کیست؟ می گوئید نمی دانم؛ ساعت چند است؟ نمی دانم؛ این آب سرد است یا گرم است؟ نمی دانم؛ چند نفر در این مسجدند؟ نمی دانم. چراغ نیست، اما تا چراغ را روشن کنیم: ساعت چند است؟ پنج دقیقه به ده؛ آب چه اندازه در این لیوان است؟ لیوان پُر است تا لبه آن؛ این قالی مال کجاست؟ فوراً می گویند: مال آراک است، ارزش ندارد؛ اما اگر این مسجد تاریک باشد نمی توانند بگویند؛ می گویند آقا بگذار فردا، فردا صبح بشود، روز بیاید تا من بفهمم.

پس علم نور است، عقل نور است، حیات نور است، هر چیزی که فی حدّ نفسه ظاهر باشد و غیر را ظاهر کند. وجود نور است؛ چون وجود خودش ظاهر است و بقیّه موجودات به وجود ظاهر می شوند.

این معنا که روشن شد حالا معنی این: ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾؛ خدا ظاهر است یا نه؟ کجا هست که نباشد؟! تمام موجودات به خدا دارند ظاهر می شوند، غیر از این است؟! پس کدام نوری از خدا نیست؟! خدا نور است واقعاً، نه اینکه بگوئیم: خدا نور مادی است. عجب واقعاً اینها حرفهای دور از حساب می زنند!! جداً خدا نور مادی است؟! عجب شرک محجّر و مقشّری است! وچقدر غلط است بگوئیم: ما آیه قرآن را نمی فهمیم! ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾ را نمی فهمیم! یا خدا نمی توانست حقیقت گوئی کند

می‌خواست بگوید: **اللَّهُ مُنَوَّرٌ** دید به این شکل اشتباه هست، نور را به معنی **مُنَوَّرٌ** آورد؛ **أَمَّا ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾** خدا نور است، نور آسمانها و زمین است؛ هم خودِ خدا ظاهر است و تمام موجودات با خدا ظاهرند؛ کجا چشم باز می‌شود و اول خدا را نبیند؟! تمام موجودات به برکت وجود خدا پیدا می‌شوند!

به نزد آنکه جاننش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف است

مراتب همچو آیات وقوف است

آن وجودِ اصیلی که خودش روی پای خودش سوار است، خودش قائم به ذات است، و تمام موجودات به او قائمند، و او قیومِ موجودات است او خداست؛ آن خدائی که خودش ظاهر است، فقیر نیست، محتاج نیست، عاجز نیست، سائل نیست، بلکه در ذات خودش قائم به وجود خودش است؛ و علم موجودات از او پیدا شده، قدرتش از او پیدا شده، نورشان از او پیدا شده، حیاتشان از او پیدا شده، نسبتشان از او پیدا شده؛ پس خودش ظاهر است و دیگران ظاهرند به خدا.

پس **﴿اللَّهُ نُورٌ﴾**، نورِ چی؟ نورِ تمامِ موجودات؛ **﴿السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**

یعنی: همه موجودات؛ **﴿السَّمَوَاتِ﴾** یعنی: سماواتِ عالم ماده، و سماواتِ عالم معنا؛ آن ملکوتِ اسفل و ملکوتِ اعلی که عبارت است: از عالم مثال و عالم نفس و عالم جبروت و عالم لاهوت که اسماء و صفات باشد، خدا تمام نورِ اینهاست؛ به هر موجودی که هر جا چشم‌مان بخورد، اول خداست که نور می‌دهد؛ اگر خدا

نباشد نور نیست؛ ما که داریم صحبت می کنیم، شما که دارید می شنوید، اول خداست بعد ما؛ ﴿فَخُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ معنایش همین است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲ معنایش این است که: «هرجا باشید او با

شماست.» یعنی ما یکی، آن هم یکی دیگر، خدا می شود دوم؟! نه! یعنی: وجود ما قائم به اوست. همینطوری که بدن ما قائم به نفس ماست، ما دارای روح و بدن هستیم، هر جا ما هستیم نفس ما هست، روح ما هست؛ اما روح ما باضافه بدن نیست، یک معنای بسیط و بدون اندازه و غیر مرئی است؛ روح اینطور است دیگر! روح مزه ندارد، روح رنگ ندارد، روح اندازه ندارد، روح به پیکره و به کیفیات مادی نیست؛ ولی در عین حال قائم است بدن ما به او؛ و او حیات بدن ماست. خداوند علیّ اعلیٰ حیات همه موجودات است؛ و تمام موجودات شکل و صورت، تمام موجودات ظهور و بروز، تمام موجودات آیه و علامت پروردگارند.

چه خوب می فرماید حضرت سید الشهداء علیه السلام در آن ذیل دعای عرفه!

چقدر خوب می فرماید!

أَيُّكُونُ لِيغِيرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ؟! «آیا ای

خدا! برای غیر تو یک ظهوری هست که آن ظهور مال تو نباشد، و آن ظهور تو را نشان بدهد؟! «ابدا! هر ظهوری که هر جا هست مال توست؛ پس اول تو بودی که آن ظهور را به او دادی؛ پس کجا می تواند این ظهور نشان دهنده تو باشد، با اینکه تو قبل از این بودی؟! این ظهور مفعول تست! این ظهور مخلوق تست! این ظهور

۱ - سوره ق (۵۰) ذیل آیه ۱۶.

۲ - سوره الحديد (۵۷) قسمتی از آیه ۴.

معلول تست! چگونه می‌تواند آن خالق را نشان بدهد در حالتی که تو نوری و این ظهور بواسطه نور تو روشن است؟!

مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ «کجا غائب بودی تا اینکه محتاج

بشوی به دلیلی بیاید تو را به ما نشان بدهد؟!»

وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ «کی تو دور بودی تا

اینکه این آثار و علاقه ما را به تو برساند؟!» بیائیم نگاه به درخت کنیم و از درخت خدا را بشناسیم؟! بیائیم نگاه به باران و برف و سرما و گرما و فصول اربعه و تغییرات و تبدلات کنیم، و پی ببریم به خدا؟! قبل از پی بردن، خدا هست! اینکه من می‌گویم: باید پی ببریم، قبل از من، قبل از گفتن، قبل از حرکت زبان خدا هست؛ تازه ما بیائیم از این حرف پی ببریم بگوئیم خدا هست؟! خیلی خدای دور و بعیدی است! آن خدا بدرد پرستش نمی‌خورد.

و لذا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در دعای «صباح» چه فرمود؟

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ «ای کسی که ذات تو دلالت بر خودت می‌کند.» نه

آثار تو! آثار چگونه می‌تواند تو را نشان بدهد؟! این درخت فقط می‌تواند نشان بدهد که: من یک خالقی دارم، از من بزرگتر اوست؛ این چراغ می‌تواند حکایت کند که: یک کارخانه‌ای هست و من به او مربوطم و این نور هم از آنجا منتشر می‌شود؛ این مورچه می‌تواند ذات خدا را حکایت کند؟! این ملخ می‌تواند ذات خدا را حکایت کند؟! این پشه می‌تواند خدا را نشان بدهد؟! این ظهور کوچک؟! اُبدًا! ظهور نمی‌تواند نشانه از آن ظاهر باشد مگر به اندازه سعه خودش؛ خدا را با خود خدا باید شناخت، نه با ظهورات خدا.

حالا اینجا بحث ما منتهی می‌شود بر اینکه خدا را با چی باید شناخت؟ آیا با ظهوراتش باید شناخت؟ اول از ظهورات پی ببریم به خدا؟ یا اول خدا را از خود خدا بشناسیم و بعد از خدا ظهورات و موجودات را بشناسیم؟ اینجا یکی از این مباحث خیلی دقیق و شنیدنی است.

یک ساعت ما هم تمام شد؛ و این آیه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ معنی‌اش تمام نشد؛ إن شاء الله تتمه‌اش بعد از اینکه ببینیم چقدر قابلیت دارند افراد. مطالبی که گفته نشد - نه اینکه خیلی - یک خرده مشکل است؛ اما من خیلی سعی کردم پائین آوردم، که در فهم همه ما در آید؛ و در روی همین معانی، که عرض شد: که الفاظ برای معانی کلی وضع شده‌اند دقت کنیم، این آیه و مسائلی که در این موارد هست، و در تمام آیات قرآن، معانی‌اش روشن می‌شود.

خداوند علیّیّ اعلیّیّ إن شاء الله به برکت همان نور خودش در این دنیا و این ظهور فی نفسه، همه عقول ما را کامل کند! همه ما را به سر حد مقصود برساند! وجود ما را رشد بدهد! و ما را برای رسیدن به این حد از معارف توفیق دهد! و دست ما را از دامان ولائی اهل بیت علیهم السلام که مبدأ تجلیات انوار طاهره جمالیّه و جلالیّه خداست کوتاه نکند!

اللهم صلّ علی محمدٍ و آلهِ محمدٍ